

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه شعراء (جله سوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۵/۱۲/۴

سوره مبارکه شعرا را بعنوان اولین سوره طواسین در قرآن مطالعه کردیم.

طسم (۱)

در هر سه سوره از سوره‌های طواسین خداوند از انبیای الهی خودش یاد می‌کند و هر کدام از سوره‌ها انبیای خاصی دارند. سوره‌ی مبارکه شعراء تعداد انبیایش بیشتر است. سوره‌ی مبارکه‌ی نمل عمدتاً مربوط به حضرت سلیمان (علیه السلام) است و سوره‌ی مبارکه قصص هم مربوط به داستان حضرت موسی (علیه السلام) است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

این سوره‌ها و همه سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع می‌شوند، مطلعشان معرفی کتاب و یا قرآن است. حال کتاب مبین همان کتابی است که راه را روشن می‌کند و روشنگر زندگی انسان است.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۳)

موضوع اصلی سوره مبارکه شعراء این است که پیامبر به واسطه اینکه افراد مومن نمی‌شوند، دچار بخوع می‌شوند.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۴)

خداوند ساختار حیات را به گونه‌ای خلق کرده‌است که افراد براساس نظام اختیار خودشان ایمان بیاورند. اگر بنا بود کاری کند که افراد به اجبار ایمان بیاورند، می‌توانست این کار را انجام دهد اما نکرد. بنابراین اگر کسی موفق بشود تفکر و تعقل کند و قدرت ادراکش را فعال کند به ایمان الهی دست پیدا می‌کند و اگر این کار را نکند به طور طبیعی مومن نمی‌شود.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵)

فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهَ يَسْتَهْزِئُونَ (۶)

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸)

یکی از کارهایی که لازم است برای خودمان انجام دهیم این است که کمبودهایی که داریم و کارهایی که در گذشته برای ما انجام نداده‌اند را حالا خودمان برای خودمان اجرا کنیم. آن تعلیماتی که برای ما صورت نگرفته را برای خودمان اجرا کنیم. اگر روزی بیاید که کسی دستش به خاک و چشمش به آسمان نیفتد از رزق الهی بی‌بهره است. اگر آموزش‌های ما، آموزش‌هایی نباشد که در اثر ارتباط با طبیعت در ما حک می‌شود این آموزش‌ها، آموزش‌های درست و فطری نیست لذا باید خودمان با طبیعت ارتباط برقرار کنیم.

کسانی که حالشان خوب نیست و دچار غم و اندوه هستند یا به واسطه‌ی به هم ریختگی‌هایشان احساس می‌کنند گره‌هایی در زندگی دارند، گیاه یا درخت بکارند. حتی اگر در آپارتمان سخت است در خیابان بکارید. ارتباط با طبیعت باید تبدیل به فرهنگ عمومی شود و روزی نباشد که فرد دستش به گیاه نخورد و چشمش به طبیعت نیافتد.

این کارها منجر می‌شود که اخلاق‌های عجیب‌مان را ترک کنیم. وقتی فقط با نظام انسانی ارتباط داریم با تاکسی، مغازه و ... از نظام طبیعت محروم هستیم و به طور طبیعی نیازهای فطری‌مان ارضا نمی‌شوند. اگر کسی هفته‌ای یک گل نکارد و با گل میانه‌ی خوبی نداشته باشد، در روحیه‌اش تاثیر می‌گذارد و زمخت می‌شود.

یکی از کارهایی که در این سوره اشاره شده این است که اگر کسی به زمین نگاه نکند و زوج کریم را نبیند به سمت اعراض از ذکر می‌رود، یعنی آنقدر این موضوع برای خدا اهمیت داشته است که هرکسی با گیاه و زوج کریم ارتباط داشته باشد مثل این است که رستگار شده است.

تقریباً در همه ی کشورها پایین‌ترین فرهنگ، فرهنگ مربوط به ارتباط و کشت گیاه است، با اینکه یکی از ساده‌ترین کارهای ممکن کاشت گیاه است. برای کاشت برخی گیاه‌ها فقط کافی است تکه‌ای از شاخه‌ی گیاه را در خاک فرو کنید مانند درخت بید، که بعد یک گیاه کامل می‌شود. تصور کنید خیابان‌های شما درخت میوه داشته باشند، خیلی باشکوه می‌شود، اما وقتی یکنواخت باشد، دیگر هیچ حسی به طبیعت ندارید.

این چنین کارهایی نه وقتی از انسان می‌گیرد و نه هزینه‌ای دارد. انسان یک حس حیات و زندگی دارد، حسی که می‌شود در اثر یک تغییر جزئی یک گیاهی را رویاند، و بعد هم متوجه می‌شوید که رویش انسان‌ها هم به همین راحتی است. دیگر خیلی مسائل تربیتی برایش سخت نیست. در صورتی مسائل تربیتی سخت و غامض است که اهل طبیعت نباشیم و الا کسی که اهل طبیعت باشد خیلی برایش عادی است.

انشاءالله بتوانیم فرهنگ درخت‌کاری را مخصوصاً در بین درختان احیا کنیم. گیاهان آپارتمانی، گیاهان خوبی هستند اما نه به خوبی درخت، مخصوصاً درختان میوه. حتی اگر در آپارتمان هم هستید می‌توانید بصورت نشاء بکارید و بعد که بزرگ شد در یک پارک و یا جایی که آب باشد بکارید. بعد از مدتی درخت بزرگ می‌شود و شما هیئت‌ش را می‌بینید.

خداوند در سوره شعراء هم اسم پیامبران را آورده و هم اسم زمین و رویش را ... پس اهمیت داشته است.

سوال: بحث شناخت زمین، حاصلخیزی خاک و ... را چگونه بررسی کنیم؟

- با استفاده از مطالعه و اینترنت قابل دسترسی است. باید بدانیم تمام درختانی که می‌کاریم الزاماً نمی‌گیرد. به عنوان مثال از هر ۱۰ درختی که می‌کارید ممکن است ۴ یا ۵ تا از آن‌ها بگیرد. یعنی شما باید آنقدر بکارید تا یک تعدادی به درخت تبدیل شود. بطور طبیعی به این صورت است. این‌طور نیست که شما هرچه می‌کارید تصور کنید که رشد می‌کند، حتی دیدن خشک شدن درخت هم باعث رشد می‌شود، مثلاً وقتی شما گیاهی را به فرزندان می‌دهید تا بکارند و بعد خشک می‌شود از شما می‌پرسد که چرا خشک شد؟ شما می‌گویید ممکن است آب به آن نرسیده یا نور یا آفت و ... همه‌ی این‌ها در زندگی انسان اتفاق می‌افتد.

مگر می‌شود یک نفر با علما ارتباط نداشته باشد اما رشد کند؟! علم و علماء مثل آب هستند. مگر می‌شود آدم در بی‌آبی رشد پیدا کند؟! مگر می‌شود آدم نور نداشته باشد اما رشد کند؟! نور مثل عبادت است. مثل کارخوب کردن است. مگر می‌شود آدم نور داشته باشد، آب داشته باشد اما امکان آسیب نداشته باشد؟! یک درخت تنومند را تصور کنید که یک آفت به آن می‌افتد، تمامش را خراب می‌کند.

پس باید مراقب آسیب‌ها باشید. انسان در طبیعت اینها را خوب درک می‌کند اما وقتی همین‌ها در زندگی وارد می‌شود تبدیل به شانس می‌گردد. انسان هم برای اینکه رشد کند مراقبت می‌خواهد. این ارتباط عاطفی که بین انسان و طبیعت برقرار می‌شود باهم تداخلی ندارد.

یکی از دوستان می‌گفت بچه‌هایتان را ببرید دماوند که به تهران هم نزدیک است و گیاهان وحشی را جمع کنید و بیاورید در خانه‌هایتان بکارید. همین کار می‌شود آیه‌ای برای آن‌جا بودن. یعنی هر وقت این را می‌بینید یاد آن‌جا می‌افتید.

وقتی در طبیعت هستید توجه شما معطوف به این همه مشکلات نخواهد بود یا کمتر به یادش هستید. اما وقتی شما تمام توجه‌تان به زندگی انسانی باشد، تصور می‌کنید که چقدر دارید زحمت می‌کشید و چقدر همه چیز اذیت دارد و

سوال: آیا بهره‌ما از این آیه، همین‌هایی است که گفته شد؟

- خیر. به دلیل اینکه بهره‌زیادی از طبیعت نمی‌بریم همین بهره‌ی کم را هم ترک می‌کنیم. خداوند حتماً منظورش این نیست.

اگر خانواده‌ای با طبیعت ارتباط داشته باشد درصد اختلاف نظرهایش به شدت کم می‌شود. امکان ندارد کسانی با طبیعت ارتباط داشته باشند و بینشان اختلاف زیادی باشد.

حال ممکن است این سوال پیش بیاید که روستاییان دائماً با طبیعت هستند اما ممکن است اخلاقشان بد باشد. بله درست است برای عده‌ای ممکن است دیدن و کار کردن با طبیعت عادی شده باشد اما منظور ما این نیست. چون نباید این موضوع عادی بشود.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

سوره‌هایی که واژه عزیز و رحیم دارند، سوره‌های خاصی هستند. سوره‌هایی هستند که از یک طرف به غلبه قوانین الهی اشاره دارند و از طرف دیگر هم بحث هدایت در آنها بسیار قوی است. یعنی هیچ کسی در این عالم نمی‌تواند اراده‌ی خدا را بشکند و خداوند هم حتما انسان‌ها را هدایت می‌کند. خدا خودش برای هدایت بشر سنگ تمام می‌گذارد و در آن سوره‌ها، این را نشان می‌دهد.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

هر کدام از انبیاء که به عرصه عالم آمدند با خودشان یک سری حقایق و دستاوردهای جدیدی را برای بشر آورده‌اند که مربوط به انبیای قبل از خودشان نبوده است و این خیلی جالب است.

هر نبی‌ای نشان دهنده دستاوردهای جدیدی است که نصیب بشر شده است یعنی اگر از خدا بپرسیم خدایا چه دستاوردهایی در حوزه انسانی نصیب بشر شود عالی است؟ می‌گوید پیامبران را نگاه کنید. در واقع پیامبران همان‌هایی هستند که خدا افتخار می‌کند به انسان بخاطر دستاوردهایی که دارند. حضرت موسی (علیه السلام) دستاوردهای جدیدی با خود آورده است که همان طاغوت ستیزی و ایجاد یک هویت اجتماعی است.

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ (۱۱)

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲)

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ (۱۳)

وَأَهُمُّ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴)

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵)

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶)

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۷)

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ (۱۸)

وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱۹)

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (۲۰)

فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۱)

وقتی یک پیامبری خودش می گوید که من ضالّ بودم؛ یعنی پیامبر نبوده‌ام. در واقع می گویند بعد از پیامبری، تازه من پیدا شده‌ام! و نه اینکه گمراه بودم. در واقع نسبت قبل از رسالت اش را می گوید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲۲)

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳)

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴)

قَالَ لِمَنْ حَوَالَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)

شما تصور کنید حضرت موسی (علیه السلام) به سراغ فرعون رفته، فرعون از او می خواهد خدایش را معرفی کند اینکه رب العالمین کیست؟

حال در این شرایط حضرت موسی (علیه السلام) نه استدلال می آورد نه از برهان نظم استفاده می کند و فقط می گوید پروردگار من رب السماوات و الارض است.

مرحوم آقای پرورش می گفتند در کلاس هایی که می روم کسانی که سوالات اعتقادی دارند تقریباً همه شان مشکلات جانبی مثل مشکل ازدواج و ... را دارند. من هم به ذهنم رسید به جای بحث با آنها مشکلاتشان را رفع کنم که اتفاقاً متوجه شدم آنها از بزرگترین موخدهای عالم اند.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۲۳)

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۲۴)

رب العالمین کیست؟ کلمه «عالمین» قوی تر از «رب السماوات و الارض و ما بینهما» است. حضرت موسی (علیه السلام) فقط کلمه «عالمین» را برداشت و به جای آن گفت «آسمان و زمین و ما بینش». دیگر لازم نیست خدا را اثبات کرد. فقط کافی است همین عالم را کمی باز کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵)

فرعون مسخره کرد.

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۲۶)

بعضی از بحث‌ها مثل توحید و اصل معاد، نه کیفیت معاد، جزء یقینیات هستند. ایرادی ندارد کسی راجع به آن‌ها بحث کند اما مثل کسی است که راجع به روز بودن در روز روشن اثبات بیاورد. هیچ چیزی روشن تر از خدا نیست، در بعضی چیزها استدلال چیزی را ثابت نمی‌کند بلکه کسی که بخواهد بحث کند خیلی چیزها را نمی‌پذیرد. حتی اگر شبهات هم در جامعه زیاد شده باشد شما نباید به یقینیات جواب بدهید مثلاً استدلال روز بودن در روز یعنی امریست غیر یقینی.

در قرآن هم مثلاً در رابطه با دوتا نبودن خدا استدلال آمده ولی در رابطه با اصل توحید استدلالی نیامده است. مرگ یقینی است همه می‌میرند. حالا دو حالت دارد یا اینکه بعد از مرگ انسان‌ها زنده می‌شوند یا نمی‌شوند. عده‌ای می‌گویند می‌شود و عده‌ای می‌گویند نمی‌شود.

پس بنابراین ظن در روز قیامت یقینی است به دلیل اینکه مرگ یقینی است بخاطر اینکه در نهایت می‌گوییم یا می‌شود یا نمی‌شود. آن‌هایی که می‌گویند زنده می‌شوند برنده هستند اما این طور نیست که بگویند یک بهشت دیگری هم هست که بخواهید آن را اثبات کنید. دو حالت بیشتر ندارد یا نیست یا هست چون حالت بودنش غلبه پیدا می‌کند ظنش یقینی می‌شود.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (٢٧)

امثال فرعون، انسان‌های باهوش و با ذکاوتی بودند و در مسخره کردن خیلی تبحر داشتند. مثل چیزی که در این آیه می‌بینیم.

لمجنون یعنی جن به وجودش افتاده‌است. یعنی جن زده شده‌است.

استدلال در امور یقینی، تضعیف یقین شماس.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (٢٨)

یعنی بر روی ساختار ادراکی تاکید می‌کند نه بروی خود موضوع. در واقع تاکیدش بر نوع نگاه ماست. شبهات را هم این‌گونه باید جواب داد. درواقع باید به قصد طرف نگاه کنید که علت پرسیدنش چیست؟ هدفش چیست؟ برای کسانی که از یقینیات سوال می‌پرسند یا نباید جواب داد و یا باید مثل حضرت موسی (علیه السلام) پاسخ دهید.

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (٢٩)

یکی از نشانه‌های افراد بی‌خرد این است که وقتی با آن‌ها بحث می‌کنید جواب‌هایی که می‌دهند کم‌کم به سمت تهدید میل می‌کند.

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ (٣٠)

قَالَ فَاتِّبِعْهُ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٣١)

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (٣٢)

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (٣٣)

قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِنِّي نَذَرْتُ لَكُمْ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (٣٤)

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (٣٥)

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٣٦)

يَأْتوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ (٣٧)

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (٣٨)

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (٣٩)

لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (٤٠)

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (٤١)

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٤٢)

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (٤٣)

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (٤٤)

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (٤٥)

فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (٤٦) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٤٧)

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (٤٨)

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ نَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا

صَلْبَيْنَكُمُ أَجْمَعِينَ (٤٩)

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (٥٠)

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (٥١)

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ (٥٢)

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (٥٣)

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (٥٤)

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵)

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ (۵۶)

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷)

وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸)

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹)

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ (۶۰)

فَلَمَّا تَرَأَى الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ (۶۱)

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ (۶۲)

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳)

وَأَرْزَلْنَا تَمَّ الْآخَرِينَ (۶۴)

وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵)

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخَرِينَ (۶۶)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸)

داستان حضرت موسی (علیه السلام) داستان عجیبی است که چند نکته مهم دارد؛ یکی ایمان سحره است، چه می شود که یک نفر ۱۸۰ درجه تغییر می کند و از ولایت فرعون خارج می شود و به سمت ولایت الله می آید، به نحوی که حتی زمانی که دست و پایش را قطع می کنند هم از آن ولایت خارج نمی شود به این می گویند ایمانی که در لحظه جاری می شود و تثبیت می گردد. شکر را در آب که حل می کنید به حالت اشباع که می رسد، تبدیل به بلور می شود، در واقع در اثر گذشت زمان تثبیت می شود.

چه می شود که یک مرتبه ایمانی جاری می شود و در لحظه تثبیت هم می شود چون ایمان هم در اثر گذشت زمان تثبیت می شود. اولین نکته این بود و دومین نکته خود بنی اسرائیل هستند. می گویند چه می شود که با اینکه این همه معجزه از

حضرت موسی (علیه السلام) دیدند یک مرتبه چرخش پیدا می کنند. دو چرخش ۱۸۰ درجه ای را در این داستان می بینیم. سحره ای که مومن می شوند و مومنینی که کافر می شوند. حال سوال می شود که علت چیست؟

ایمان چیست که می شود لحظه ای به انسان عطا شود و تثبیت بشود و چیست که وقتی به تدریج هم آمده دفعتا خارج می شود.

این گونه باید فکر کنیم که ایمان دارای یک سری قواعدی است که وقتی آن ها باشند، ایمان نیز هست حتی اگر آن قواعد در لحظه بیایند.

به همان نسبت خروج یا نیامدن ایمان در قلب هم دارای قانون است. انسان ها نوعا معجزه ها را دیدند، هم سحره و هم بنی اسرائیل معجزه ها را دیدند، تفاوتی در دیدن ندارند اما در واقع در نوع رویکردشان متمایز است.

در سوره، حضرت ابراهیم (علیه السلام) قاعده ای ایمان را بیان می کند. به همین دلیل این دو داستان مکمل هم می شوند. گاهی انسان به خدا، به پیامبر و معاد براساس یقین ایمان می آورد و ایمانش تثبیت و ماندگار می شود. اما اگر براساس ظواهر ایمان بیاورد ایمانش امانتی و سست است.

سوال: منظور از ظواهر چیست؟

یعنی مثلا یک انسان قوی است که ما را از چنگ فرعون خارج می کند، وقتی به آن ایمان آوردیم یعنی به قوی بودنش ایمان آوردیم. قوی بودن یک انسان یا قوی بودن حضرت موسی (علیه السلام) یقینی نیست چون ممکن است از دنیا برود.

حال اگر از دنیا برود شما دیگر مومن نیستید؟ همانند زمان پیامبر، که از دنیا که رفت دیگر خیلی ها ایمانشان را از دست دادند چرا که ایمانشان را بر شخصیت خود پیامبر آورده بودند. حضرت موسی وقتی که فرعون را شکست داد برگشتند به همان شهر و تمام ملک ها برای آن ها شد و کاملا شهر در اختیار آنها قرار گرفت. حال انتظارشان از حضرت موسی (علیه السلام)، یک پیامبر عصا بدست معجزه گر بود که می خواست حکومت هم تشکیل دهد. در واقع با پیامبری قدرتمند بیعت کردند و وقتی هم که عصایش را کنار گذاشت، از نظر آن ها دیگر پیامبر نبود. حالا بعضی ها می گویند چرا هر چه از خدا می خواهیم به ما نمی دهد؟ ما باید خدا را برای خداییش بخواهیم نه بخاطر اینکه چیزی به ما می دهد یا نمی دهد. وقتی می گوئیم خدا را در صورتی قبول داریم که خواسته های من را بدهد. خواسته های تو را بدهد یعنی داشتن در دنیا که امری غیر یقینی است که وقتی هم آن چیز را نداد ایمان از بین می رود.

اگر ایمان به امر متغیر وابسته باشد با همان امر متغیر از بین می‌رود.

ما باید یک فهرستی از یقینیات داشته باشیم (ان کنتم موقنین). اگر برای تثبیت ایمان خودمان و ایمان دیگران بر یقینیات تا کید بشود. بهترین راه و سریع‌ترین کار است. یعنی به هر حال ما یکسری یقینیات داریم و نمی‌توانیم از آن عدول کنیم و اعتقادات یقینی داریم. آن یقینیات می‌شود مبنای باورهای ما. آن‌ها مهم می‌شوند و هر چیزی که غیر یقینی است، محو می‌شود.

در مورد پیامبر اتصال پیامبر به وحی یقینی است. زور و بازویش، اینکه چه تصمیمی می‌گیرد و یقینی نیست. اتصال او به وحی یقینی است. پس بنابراین من پیامبری را قبول دارم که متصل به وحی است.

ما نمی‌توانیم بر اساس متغیرات، دین را قبول داشته باشیم باید بر اساس یقینیات قبول داشته باشیم. کار دشمن این است که اطلاعات را آنقدر زیاد می‌کند که یقینیات و غیر یقینیات هم سطح می‌شوند. یعنی نمی‌توانید تشخیص دهید کدام یقینی است و کدام نیست. بهترین کار این است که شما یقینیات را از غیر یقینیات جدا کنید تا غیر یقینیات تحت شعاع قرار بگیرد.

در اختلافات خانوادگی هم به همین صورت است. اغلب کسانی که با هم اختلاف پیدا می‌کنند، بر سر همین متغیرات است.

انشاءالله ادامه مباحث در جلسه آینده مطرح خواهد شد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات